

احبای الهی در آذربایجان عطر الله مشامهم بنفحات الرحمن من ملکوتہ الأبهی

هوالأبهی

ای احبای الهی اگرچه از سنان و سهام قضا در این مصیبت کبری دریای خون در قلب و روح موجش باوج اعلی رسیده ولکن فیوضات نامتناهی و شئونات رحمانیه از ملکوت ابهی و جبروت اعلی متتابع و مترادف است آن شمس حقیقت و نیر اعظم جهان الهی را افول و غروبی و صعود و نزولی و هبوط و عروجی و غیب و شهودی در ذات اقدسش نبوده این ظهور و کمون و طلوع و غروب نظر بعوالمست آفتاب انور در جمیع اوقات در مرکز خویش در نقطه احتراقست این شب و روز و مهرجان و نوروز و بهار و خزان و کانون و حزیران بالتسبیه بکره ارضست نه مهر تابان فی الحقیقه یزدان پاک را طلوعی جز در افق ابهی و ملکوت اعلی نه چون غمام غیبت زائل گردد خورشید تابان در مرکز تقدیسش آشکار شود پس ای عاشقان جمال جانان زبان بشکرانه گشائید که بفیوضات چنین آفتابی فائزید و بساحل چنین دریائی وارد طوبی لکم ثم طوبی لکم ع ع